



کنار رودخانه پیدارا

نشست و گپ، کریم

پائولو کوئیلو
ترجمہی حسین نعیمی

یک مبلغ مذهبی اسپانیایی که از جزیره‌ای بازدید می‌کرد به سه کشیش از بومیان مکزیک برخورد و پرسید: «چگونه دعا می‌کنید و مناجات می‌گویید؟»

یک نفر جواب داد: «فقط یک نوع آن را می‌شناسیم... می‌گوییم یا عیسی تو که سه گانه‌ای^۱ و ما هم سه نفر، نمادی از تو، رحمت و عنایت خود را شامل ما کن.»

مبلغ گفت: «دعای خوبی است ولی دعایی نیست که مقبول پروردگار باشد، به شما دعای بهتری یاد می‌دهم.»

مبلغ عبادتی از عبادات کاتولیک‌ها را به آن‌ها یاد داد و برای تبلیغ انجیل عازم نقاط دیگر شد. سال‌ها بعد، کشتی‌ای که او را به اسپانیا می‌برد، از همان جزیره می‌گذشت. از عرشه، سه کشیش بومی را دید و به آن‌ها علامت داد... و آن سه مرد بر سطح آب قدم گذاشتند و به سویش آمدند... کشیشی که به قایق نزدیک‌تر شده بود، مبلغ را مخاطب قرار داد و گفت: «پدر روحانی، پدر روحانی، عبادتی را که مقبول خداوند است دوباره به ما یاد بده، چون ما نتوانستیم آن را به یاد آوریم.»

مبلغ می‌دید که «موهبت الهی» در آن‌ها حلول کرده و بر سطح آب راه می‌روند... معجزه را با چشم خود دید و گفت: «اهمیت ندارد.»

۱. اشاره‌ای است به تثلیث در مسیحیت «پدر، پسر، روح القدس». - م.

و از خداوند طلب مغفرت کرد از این که خام بود و جاهل و پیش از این درنیافت و ندانست که او «عالم» بر همه اسرار و «دانا» بر همه زبان هاست...

این افسانه، تصویری است از آنچه در این کتاب خواهد آمد.
دنیا، دنیای شگرف و شگفتی است.

به ندرت به خود می آیم و به تحسین شگفتی های آن می نشینیم.
فضا، فضای جذاب و زیبایی است.

به ندرت به خود می آیم و از جذابیت پیرامون خود بهره می گیریم.
زندگی، زندگی پُر معجزه ای است و معجزه زندگی، نوعی معجزه حیات است. به ندرت اتفاق می افتد، معجزه را ببینیم و به ماهیت آن پی ببریم یا علامتی را که خداوند در راه زندگی ما قرار داده است تشخیص بدهیم یا بخواهیم به فرشتگانی که مأمور هدایت و شناساندن علامت و پیام به انسانند، توجه کنیم. به سادگی و به غفلت از آن همه می گذریم ولی...
برای رسیدن و نزدیکی به خداوند، به مراسم و قاعده و قانون و طرق مختلف دل می بندیم... غافل از این که او قادر متعال است، که او خالق کائنات است، که او دانای همه اسرار است، که او آشنا به توان و ظرفیت انسان است و آگاه است که:

انسان جزئی از او و او کل است، قلب انسان مالا مال از «عشق» به اوست و روح، لبریز از جذبه اوست.

آیین و آداب و مراسم سنتی هر مذهب، اهمیت خود را دارد. به ما چگونگی تعاون و تجربه جمعی عبادت و نیایش را یاد می دهد. ولی نباید از یاد ببریم که تجربه «پاکی روح» قبل از هر چیز تجربه «محبت» است و تجربه «عشق».

فقط کافی است تلون رویدادهای نفسانی انسان را ببینیم و یکدیگر را

تحمل کنیم... باقیمانده، اوراد و ادعیه ای هستند که برای رسیدن به او بی فایده اند... این قلب است که تصمیم می گیرد... و این قلب است که با تصمیمات خود، آیین و قانون می سازد.

همه ما، این فرصت را داشته ایم که اعمال خود را به قضاوت بگذاریم و با دیدن نتیجه آن با خود بگوییم:

چرا به خاطر عشقی رنج بردیم که به زحمتش نمی ارزید؟ رنج از «عشق» کم ثمر؟...

.....

رنج بردیم....

به خاطر این که بیش تر ایثار کردیم و کم تر نزدیک شدیم.

رنج بردیم

به خاطر این که عشق، توجهی به نهایت ایثار ما نکرد.

رنج بردیم

به خاطر این که، در راه رسیدن به او نتوانستیم آیین قلب را قائم به ذات کنیم، قانون قلب را استوار سازیم صدای قلب را بشنویم و ندای قلب را تحمل کنیم.

رنج بردیم... رنجی بی ثمر.

اگر به جستجوی عشق بودیم باید دریافته باشیم که:

رنج زاده عشق است و انسان نماد عشق.

هر چه بیش تر دوست بداریم، به تجربه «پاکی روح» نزدیک تر می شویم...
بازیافتگان روشنایی، کسانی هستند که روح خود را در راه عشق به آتش کشیدند... کسانی که خواندند و خندیدند و رقصیدند، عبادت جمعی با